

دکتر رضا مصطفوی سبزواری*

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه علامه طباطبائی

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال سوم، شماره هشتم، پاییز ۱۳۹۰

(صص ۱۵۰-۱۳۹)

نظیری شاعر سبک هندی و نیشابور

چکیده

سرزمین زیبا و اصیل هندوستان همواره مهد و پرورشگاه شاعران پارسی‌گوی در درازای قرون و اعصار بوده است. نظیری نیشابوری یکی از صدها شاعر ایرانی است که کرامت و ادب‌پروری عبدالرحیم خان ملقب به خان خانان او را به عنوان نخستین شاعر ایرانی به دربار او در خطه‌ی «شکرشکنان قند پارسی» کشاند و از سال ۹۹۲ هـ.ق که بدو پیوست تا سال ۱۰۲۱ که در گجرات در گذشت، به مدت حدود سی و یک سال مقیم هند بود و بزرگان و نیکوکاران آن سرزمین شاعرپرور را ستود و به عنوان یک مسلمان متعهد و شیعه‌ی دوازده امامی و عاشق صادق ذات حق و پاک‌باخته‌ی راه شریعت در آن دیار زیست.

اما سال‌های دوری از وطن و زادگاهش، شهر نیشابور و خراسان، همواره او را به یاد آنجاها می‌انداخت که انعکاس این هجرت در اشتیاق به دیدار آن دیار همواره در اشعارش متجلی است.

توصیفات نظیری از شهر باستانی و تاریخی نیشابور و نیز خراسان بزرگ، شنیدنی است که گاه نیشابور را «کان خوش نمک» می‌خواند و وقتی به دلیل این که آنجا مدفن عطار نیشابوری است بدانجا «گل عطار» خطاب می‌کند و زمانی از «فیروزه خطن» نیشابوری دم

*Email: mostafavi@atu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۰/۵/۳۰

تاریخ دریافت: ۹۰/۱/۲۰

می‌زند و در دیگر زمان به یاد «سرای مادر و قبر پدر» در نیشابور می‌افتد تا در آنجا «مقام گیرد». اطلاعات ذی‌قیمتی که نظیری از زادگاهش نیشابور و هم خراسان به دست می‌دهد، شنیدنی و در خور توجه است.

در این مقاله به مدد توصیف ابیات وی، گوشه‌هایی از این تعلقات را بررسی می‌کنیم. باشد که در پژوهش‌های مربوط به شناخت بیشتر نظیری نیشابوری، رهنمون پژوهشگران باشد.

کلید واژه ها: نظیری نیشابوری، خراسان، نیشابور، زادگاه، وطن.

مقدمه

نیشابور زادگاه نظیری در اصل «نیوک شاهپور» (Nivak-SHahpuhr) بوده و به صورت‌های: نسابور، نیشاپور، نیشاپور، نیشاپور و در زبان پهلوی نیوشاهپور آمده و بنای آنرا به شاهپور اول ساسانی پسر اردشیر دومین شاهنشاه ساسانی (در گذشته ۳ یا ۲۷۲ میلادی) نسبت داده‌اند که پیشرفتهای خود را در کتیبه‌ای بر دیوارهای نقش رستم حک کرده و هنوز باقیست. نیشابور یکی از چهار شهر بزرگ خراسان قدیم بوده که یزدگرد دوم (۴۵۷-۴۳۸م) مدتی در آنجا اقامت داشته و طغرل سلجوقی نیز مدتی در آنجا زیسته است. ولی در دوره‌ی حکومت سنجر مورد هجوم غزان قرار گرفت (۵۴۸هـ.ق) و به نقل یاقوت آنان هر که را در این شهر یافتند، کشتند و مالش را گرفتند و شهر را آتش زدند تا این که یکی از غلامان سنجر به نام مؤید به نیشابور آمد و مردم را در محله‌ی شادباخ نیشابور سکونت داد و شهر را دوباره آباد کرد.

اما در سال ۶۱۸هـ.ق مجدداً به وسیله‌ی مغولان ویران گردید؛ تا آنجا که یاقوت حموی مورخ مشهور و صاحب کتاب معجم البلدان و معاصر مغولان می‌نویسد: «مغولان هر موجود زنده که یافتند، بکشتند و شهر را با خاک یکسان کردند» شاعر عارف و بلند آوازه‌ی ایران نیز در همین فتنه و آشوب مغولان به قتل رسید.

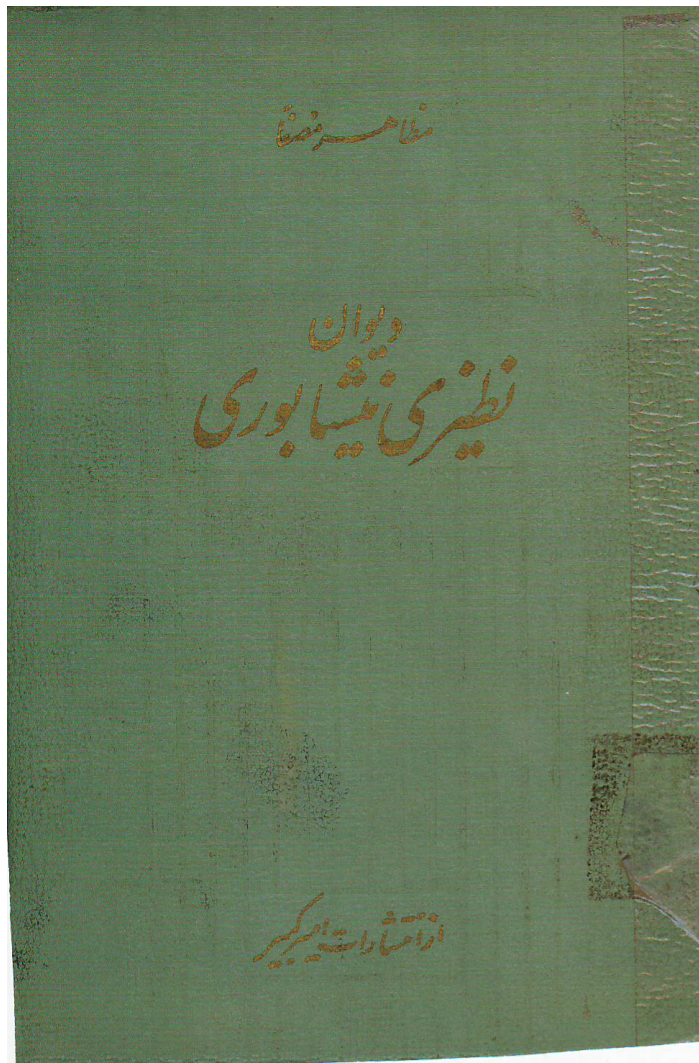
شهر نیشابور را «آبر شهر» و «ایران شهر» نیز گفته‌اند و در سده ی پنجم هجری قمری، مهمترین شهر مشرق ممالک اسلامی به شمار می‌رفته و از لحاظ جمعیت و وسعت و تعداد دانشمندان و مراکز علمی و دینی و هم کسب و کار در ردیف شهرهای درجه ی نخست علمی بوده است (قشیری، ۱۳۸۱: ۱۵)

وسعت نیشابور در دوره ی سامانیان نیز بنابر نقل مقدسی که خود آنجا را دیده بوده، در زمان سلطنت نوح بن منصور سامانی (۳۸۷-۳۶۶هـ.ق) از هر سو یک فرسخ بوده و چهل و چهار محله داشته که هر کدام به تنهایی به اندازه ی شهری بوده و مثلاً محله ی حیره وسعتش برابر شیراز آن زمان بوده است (همانجا). نیز نوشته‌اند از لحاظ تجاری هر روز قافله‌ای با مال التجاره‌های گوناگون به نیشابور می‌آمده‌اند و صنایع و کارهای دستی خود مردم آن شهر نیز از بافته‌های پنبه‌ای و ابریشمی صادر می‌شده و به همین دلیل از اقصا نقاط آن روزگار مانند ماوراء النهر و دیگر نقاط جهان آن روز به نیشابور مهاجرت می‌کرده‌اند و هر کدام کاروانسراهای مخصوص به خود داشته‌اند. از لحاظ آبادانی نیز گفته‌اند دوازده هزار قنات داشته که نشانه ی کمال رونق کشاورزی و فراوانی کشت و کار محسوب می‌گردد.

در روزگار سامانیان اگرچه پایتخت ایران بخارا بود، نیشابور همچنان اهمیت سیاسی خود را محفوظ داشت و سالار خراسان در نیشابور اقامت می‌کرد. از اوائل سده ی سوم و در روزگار طاهریان نیز شهر نیشابور پایگاه حاکمان خراسان بود و امرای دودمان چغانی یعنی آل محتاج و نیز سیمجوریان در نیشابور اقامت داشتند. در دوره ی غزنویان نیز نیشابور پایتخت دوّم آنان محسوب می‌شد.

نیشابور از لحاظ فرهنگی و رونق علوم و ادبیات و غیره نیز مانند بغداد و بخارا مقام والایی داشت و حکما و علمای ریاضی و دانشمندان علم کلام، فرق گوناگون و بزرگان و مشایخ صوفیه در آنجا به انتشار علوم و ادبیات و عرفان و تهذیب نفوس مردم اشتغال داشتند و مجالس درس همواره دایر بود و بنابر نقل کتاب تاریخ نیشابور تألیف ابو عبدالله الحاکم، دو هزار و چهارصد و سی تن بومی یا غیربومی از آغاز دوره ی اسلامی تا اواخر قرن چهارم در آن شهر تحصیل علم کرده‌اند. نیز در کتاب سیاق تألیف عبدالغافر فارسی که

ذیل همان تاریخ نیشابور تألیف شده شرح حال هزار و ششصد و سی تن را تا اوائل قرن ششم آورده که بیشتر از فقها و محدثین بوده‌اند.



مدارس بسیار زیادی نیز در نیشابور وجود داشته که از آن جمله بنا بر نقل همان کتاب منتخب سیاق و منتخب مشیخه ی سمعانی و نقل استاد فروزانفرمدارس زیر از آن جمله است:

مدرسه ی مُشطی - مدرسه ی سوری - مدرسه ی بیهقی - مدرسه ی سعیدیه - مدرسه ی ابوعلی دقاق - مدرسه ی شحّامی - مدرسه ی قشیریّه - مدرسه ی سلطانیّه - مدرسه ی ابونصر بن ابی الخیر - مدرسه ی سرهنگ - مدرسه ی سمعانی - مدرسه ی نظامیه... و قدیمترین مؤسسه علمی در نیشابور و یا به قولی در همه ی سرزمین های اسلامی مدرسه‌ای بوده که ابوالعباس محمدبن اسحاق بن ایوب صِبْغی یا ضَبْغی (متوفی ۳۴۴) به نام دارالسُّنَّة در نیشابور ساخته است. (قشیری، ۱۳۸۱: ۱۹-۱۸)

اما شنیدن توصیف نیشابور و تقدّس خاک و محوریت مذهبی و قطب دینی آنجا از زبان بعضی عارفان بزرگ ادب فارسی نیز که خود نمادی از حقیقت و صداقت‌اند، شنیدنی است: نویسنده ی کتاب اسرار التوحید فی مقامات ابوسعید می‌نویسد: «از چندین پیر نیکو سیرت شنوده‌ام در نیشابور که در آن وقت که شیخ ما ابوسعید قدّس الله روحه العزیز به نیشابور بود و جمله ی اصحاب فرق و ائمه ی مذاهب مرید شیخ گشته بودند و آن انکارها به اقرار بدل شده...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۲۱۲) که چنین می‌نماید که شهر نیشابور مرکز تجمّع اهل فضل و عرفان بوده و با محوریت و مدیریت شیخ ابوسعید ابی الخیر جایگاه صلح و آشتی فرقه‌های مختلف مذهبی آن روزگار محسوب می‌شده است.

خاک نیشابور متبرک بوده و مدفن اهل عرفان و حق، مشایخ گفته‌اند: «در خاک نیشابور چهار ابوبکر خفته‌اند که هر که به حق ایشان، بر حق سبحانه و تعالی دهد، هر حاجت که از حق، سبحانه و تعالی در خواهد روا شود» (ص ۲۱۲).

نیشابور از دیدگاه شیخ ابوسعید ابی الخیر هدیه ی پروردگار است و جایی بهشتی است که او از خدا خواسته است. «شیخ ما گفت: «ما همسایگان چپ و راست و پیش و پس را از خدای عزّ و جلّ بخواسته‌ایم و خداوند ایشان را در کار ما کرده است» پس شیخ ما گفت: «همسایگان ما بلخ و مرو و نیشابور و هریست. اینان را که اینجا اند خود حدیثی نیست» (ص ۳۱۸)

حال با توجه به آن همه موقعیت های درخشان تاریخی و فرهنگی سرزمین نیشابور و خراسان، نظیری حق دارد همواره به یاد زاد و بوم خود باشد و یاد نیشابور را گرامی دارد. ای صبا از گل عطار نشانی به من آر از گلستان نیشابور خزانسی به من آر

خط ترخانی جاوید به عالم ندهند بگذر از عالم و منشور امانی به من آر
(نظیری، ۱۳۴۰: ۱۹۰)

نظیری حق دارد در برابر آن همه سابقه ی فرهنگی و دیرینگی تاریخی و علمی
زادگاهش مصیبت‌ها و رویدادهای تلخی را که بر آن دیار قدس بنا حق رفته است، از یاد
نبرد و به همین دلیل یادآوری وقایع هولناک گذشته ی نیشابور مانند حمله ی مغولان و
دیگر حوادث تلخ تاریخ زادگاه او یکی از مضامین شعری نظیری نیشابوری است.

اخراج مُعل خواهم و تاراج قزلباش کز هند برندم به نیشابور فروشند
(همان: ۱۶۶)

نظیری در هندوستان، شاعری کامروا و موفق بود؛ چه نخستین شاعر ایرانی بود که به
دربار خان خانان راه یافته بود و از سال ۱۰۰۱ تا آخر عمر در احمدآباد گجرات مقیم بود و
در سال ۱۰۰۲ به قول شبلی نعمانی به سفر مکه رفت. (شبلی نعمانی، ۱۳۶۳: ج ۳: ۱۱۴) و
کارش بدان پایه رسید که پادشاهی سخن شناس مانند جهانگیر او را به دربار خود طلب
کرد و برای قصیده‌ای که در مدحش سروده بود، اسبی و هزار روپیه صله داد و نیز برای
شعری که برای سر در کاخی از نظیری خواست و او سرود، سه هزار بیگه زمین به او انعام
داد (هر بیگه ۱۲۰ پای مربع است) (همان: ۱۱۷)

نظیری در هند تجارت نیز می‌کرد و کارش رونق داشت و در فن زرگری هم استاد بود
و زندگی امیرانه‌ای داشت (همان: ۱۱۹) و از ثروتمندان بنام گردید و مسجدی هم نزدیک
خانه ی خود در احمدآباد گجرات ساخت که همانجا هم دفن شد. سال وفاتش را ۱۰۲۰ یا
۱۰۲۱ نوشته‌اند (همان: ۱۱۸)

اُنا با وجود همه ی کامیابی‌ها و زندگی مرفهی که نظیری در هند داشته، غربت و دوری
از وطن همواره او را می‌آزارد و مانند هر انسان دور از وطن دیگری به یاد وطن می‌افتد و
گاه ناله بر می‌دارد که:

دلم زهند و سَمومش نگر گداخته شد در آرزوی نیشابورم و شمال هرات
(نظیری، ۱۳۴۰: ۴۷۶)

و درجای دیگر یاد نیشابور بدین گونه او را به فغان می‌آورد:

محنت کشیدگان به غربت فتاده‌ایم
 از بهر کیمیای فراغت ز شهر خویش
 بگذاشته ز جور حوادث پناه را
 بر کنده‌ییم ریشه‌ی مردم گیاه را
 بس در هوای مسکن غربت گداختیم
 اکسیر اگر کنیم سزد خاک راه را
 از سیم طلعتان نشابور کرده‌ییم
 کان زر سفید زمین سیاه را
 بهتر که جسم زار به خاک وطن بریم
 حق مهربان کند دل عباس شاه را

(نظیری: ۵۶۴)

با این که جاذبه‌های هند چندان فراوان و متنوع است که کمتر کسی احساس غربت می‌کند؛ اما شوق وطن در نظیری بر آن جاذبه‌ها می‌چربد و همواره یاد خراسان، ناله‌ی او را بر می‌انگیزد.

بلبلان هند ناخوش نغمه‌اند
 عندلیبی از خراسان آوریم

(نظیری: ۳۰۵)

البته نظیری نسبت به هند زیبا و فرح بخش، ناسپاس و نمک ناشناس نیست و خود اعتراف می‌کند که در آن محیط از کسی شکوه‌ای ندارد و با اینکه هند خود شکرستان است، اما طوطی طبع او جای دیگری را می‌طلبد. چه می‌توان کرد که آدم ابوالبشر هم از بهشت جاویدان منصرف گشت و در این جهان خاکی رحل اقامت افکند!!

از کس ندارم شکوه‌ای از تلخی عیش من است
 گر طوطی طبعم دهن زین
 شکرستان خوش نکرد

بهرِ عزیزمست طالعم سد ره به هر در قرعه زد
 غیر از حریم درگه شاه خراسان خوش نکرد
 از ناسپاسی گشته‌ام محروم از آن جنت ولی
 آدم اسیر هند شد چون خلد رضوان خوش نکرد

(نظیری: ۴۲۲-۴۱۹)

به نظر نظیری، زادگاهش خراسان چندان بزرگ و دوست داشتنی است که «رشحه‌ای از حسن جانان» بر آن پاشیده‌اند و آنجا در ردیف بهترین اماکن جهان و مقدس‌ترین آن‌ها محسوب می‌گردد.

رنگ هر نقشی کزان انگیخت طبع	چینیان بر قصر و ایوان ریختند
داغ هر سوداکزان اندوخت عشق	مصریان بر بیست احزان ریختند
نکته‌ی برخاست زین سودا به مصر	برقمیص ماه کنعان ریختند
اصل این فرع از یمن شد عطر بیز	بر نبی از فیض رحمان ریختند
مایه‌ی می ماند باقی زین عبیر	بر نظری در خراسان ریختند

(نظیری: ۱۶۰)

شدت اشتیاق نظیری به زادگاهش خراسان و حضرت امام رضا(ع) گاه چندان اوج می‌گیرد که او را بی‌اختیار می‌کند و هزار کوه غم را در آن سرزمین قدس فروریخته می‌پندارد:

هزار کوه غم از یک دگر فرو ریزد	در آن مُقام که ظاهر کند تجلی را
نه زان شراب که انگور او شهید کند	شه سریر امامت علی موسی را
امام ثامن ضامن که روز باز پسین	به گوش خوف رساند ندای بُشری را
امام ثامن ضامن که در شریعت حق	زهفت مُفتی صادق گرفته فتوی را
شهید راه خراسان که گرد درگه او	به جای نور بصر گشته چشم اعمی را

(نظیری: ۳۸۹)

درد هجران و تعلق خاطر نظیری به نیشابور گاه چندان شعله‌ور می‌گردد که دیوانه ی زاد و بوم خود می‌شود تا آنجا که سرزمین گجرات را که وطن دوّم او محسوب می‌گردد و او حدود سی سال در آن دیار می‌زیسته و بهره‌ها و نعمتها دیده و دلبستگی‌ها و خاطرات شیرینی دارد و صله‌های فراوان دریافت کرده، به عزم دیدار زاد و بوم و شوق وطنش خراسان رها می‌سازد و با گجرات بدرود می‌گوید؛ نظیری در همین خصوص قصیده‌ای دارد با عنوان: «نعت رسول اکرم و قصد ترک گجرات به عزم خراسان و نیشابور.»

گجرات را به عزم خراسان کنم وداع	بت چهارگان هند به هلمن درآورم
سوی عراق و فارس ز آثار طبع خویش	خلدی ز نظم و نثر مزین درآورم
چندی به هم بُردی خاقانی و مجیر	غوغا به شیروان و به ارمن درآورم
ابدال و ش نظیری اعجاز شیوه‌ام	بهمن به ثور و ثور به بهمین در آورم

غوغای درون برای وصال وطن در سرای غربت و هم غلّیان وجوش و خروش عاطفه و درد هجران گاهی نظیری را به یاد سرای مادر و قبر پدر می‌اندازد و فریاد دلتنگی و ناله و فغان بر می‌آورد که:

دل تشنه است کان نشابور می‌روم تا آب و رنگ رفته به معدن درآورم
گیرم سرای مادر و قبر پدر مُقام آرامشان به مأمن و مسکن درآورم
(همان: ۴۵۰)

نظیری بار هجران و غم دوری از وطن را بسیار به سختی تحمل می‌کند و از حبل المتین استعانت می‌جوید تا بار هجرش نقصان یابد:

فلک غنیمت عمرم برون برد همه شب بدان کمند که در روزنم بتابد ماه
قضابه وقت خوشم کرد آن ستم که نکرد خزان به سایه ی بید و صبا به برگ گیاه
کجاست جذبه ی حبل المتین توفیقی که تار طاقتم از بار هجر شد کوتاه
به سیر مروه و طوف مدینه مشتاقم کجاست جاذبه‌یی یا رسول و اشوقاه
دل زهند و سَمومش نگر گداخته شد در آرزوی نشابورم و شمال هراة
(همان: ۴۷۶)

خاک متبرک و عالم پرور نیشابور، زادگاه نظیری، نیز یکی از انگیزه‌هایی است که او را به سوی خود می‌کشد و از شهر تاریخی نیشابور تنها به نشانی از خاک پای عطار نیشابوری قانع می‌گردد و حتی به خزانی از گلستان نیشابور هم دل خوش می‌کند. باشد که منشور امانی از مأمن نیشابور باشد.

ای صبا از گل عطار نشانی به من آر از گلستان نشابور خزان به من آر
خط ترخانی جاوید به عالم ندهند بگذر از عالم و منشور امانی به من آر
تیر باران ستم از پی هم چند رسد ناوکی می‌کشم از سینه کمانی به من آر
(نظیری: ۲۶۹)

در خور توجه این که شاعر غریب و دور از وطن ما گاه چندان دلتنگ وطن می‌گردد که حتی صفات و ویژگی‌هایی را که همه ی شاعران به هند و زیبا رویان آنجا نسبت داده‌اند،

او از سر اشتیاق به دلبران نیشابوری نسبت می‌دهد؛ مثلاً درباره ی «نمکین بودن» و «کان نمک» دلبران هندی، دیگر شاعران فراوان داد سخن داده و گفته‌اند:

گجراتیان همه نمکین، دل کبابشان می‌خواره‌اند و خون شهیدی شرابشان
(شهیدی قمی، به نقل از گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۶۶۳)

و یا:

یک سبزه بی‌نمک نبود در تمام هند گویی که هند را به نمک آب داده‌اند
(آصف جاه تهرانی، همان: ۵)

اما نظیری نیشابوری این صفت بارز هندیان را به نیشابوریان نسبت می‌دهد که:
هست نیشابور را کان خوش نمک این ملاحظت زان نمک دان آوریم
(نظیری، همان، ۱۳۶۹: ۳۰۶)

یا مثلاً نسبت دادن صفاتی همچون «سبزان هند» را که دیگر شاعران بحق به دلبران هندی نسبت داده‌اند و گفته‌اند:

غافل از جلوه ی سبزان نتوان بود سلیم آنچه در هند دلم دید به کشمیر ندید
(سلیم تهرانی، همان، ۱۳۶۹: ۵۸۰)

و یا:

رنگ سبزان هندی را نازم که زدل برده یاد ایران را
(منهی زواره‌ای، همان، ۱۳۶۹: ۱۳۷۰)

به سبزان مطبوع شیرین زبان به طوطی مقالان هندوستان
(فوجی نیشابوری، همان: ۱۰۶۵)

کی زحسن سبز در ایران توان شد کامیاب هر کراطاووس باید، جور هندوستان کشد
(سلیم تهرانی، همان، ۱۳۶۹: ۵۷۷)

اما باتوجه به اینکه همچنانکه در شواهد اخیر دیده می‌شود، هم‌شهری نظیری یعنی فوجی نیشابوری هم صفت «سبزه بودن» را مخصوص دلبران هندی دانسته و از سوی دیگر سلیم تهرانی هم حسن «سبزه بودن» را در ایران ممکن ندانسته، ولی باز هم تأثیر هند و

ویژگی های آن چندان در نظری نیشابوری مؤثر افتاده که آن صفات بارز دلبران هندی را هم به زیبا رویان نیشابوری که حداقل آن یک صفت را ندارند، نسبت داده است.

وقت آن آمد که خرگه با گل سوری زنی لعبت چینی گزینی جام فغفوری زنی
چهره از لعلی قبایان بدخشانی کنی باده با فیروزه خطان نیشابوری زنی

(نظیری : ۳۶۳)

نتیجه

نظیری اگرچه همواره هند را عزیز می دارد و گاه یاد «شکر دکن» می کند یا: «از شکر هندوستان» یاد می کند و گاه از سیه چشمان هندی یاد می کند و گاه بر این باور است که حضرت آدم ابوالبشر هند را بر بهشت ترجیح داد و در هند فرود آمد نیز در وصف هند گفته که هند همیشه سرسبز و بهارین است و در آن خبری از پاییز و زمستان نیست.

با این همه هرگز از یاد وطنش نیشابور و خراسان غافل نمی ماند و در هر فرصتی به یاد وطن ناله می کند و فغان بر می دارد و ویژگی ها و محاسن گوناگون فرهنگی و اجتماعی و مذهبی آنجا را به یاد می آورد و گاه از فراق آن ها می موید و همین جاذبه های فرهنگی و تاریخی شهر نیشابور از یک سو و حب وطن و خاطرات شیرین او از سوی دیگر سبب گردیده تا یکی از مضامین شعری او در اشعارش یاد یار و دیار او نیشابور باشد و همواره و به هر بهانه ای گریزی به ذکر وطن بزند.

منابع:

- ۱- شبلی نعمانی هندی (۱۳۶۳) **شعر العجم**، ترجمه ی سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- ۲- قشیری، ابوالقاسم (۱۳۸۱) **رساله قشیریہ** به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ هفتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- گلچین مغانی، احمد (۱۳۶۹) **کاروان هند**، چاپ اول، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۴- محمدبن منور (۱۳۶۶) **اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید**، تصحیح و تعلیقات محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران: انتشارات آگاه.
- ۵- مصطفوی سبزواری، رضا (۱۳۷۳) **سیمای هند در سبک هندی**، فصلنامه قند پارسی، دهلی: رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، شماره ی هفتم
- ۶- نظیری نیشابوری (۱۳۴۰) **دیوان**، به تصحیح دکتر مظاهر مصفاً، تهران: انتشارات امیر کبیر وزوار.